

تکامل دو روایت تاریخ نگاری آسیایی

انج دیوید مورگان^۱

ترجمه سید محمود هاشمی

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، محلات

چکیده:

تاریخ نگاری و حتی نهضت تاریخی در تمام بخش‌های قاره آسیا به یک اندازه اهمیت نداشته است. بارز ترین جامعه‌ای که به نظر می‌رسد علاقه کافی به تاریخ نداشته، حداقل بدانگونه که در غرب تصور می‌شود، کشور هندوستان قبل از پیروزی مسلمانان در اواسط قرون وسطی است. یکی از مورخین معاصر هندی گفته است:

«تاریخ نگاری یکی از توسعه نیافرته ترین عرصه‌ها در هند باستان بوده است. اگر چه برخی متون اسطوره‌ای نظیر پوراناهای فهرستی از سلسله‌ها را در خود داشت که شامل برخی مطالبی ابتدایی از تاریخ سیاسی می‌شد. معده‌دی متون هندو متعلق به قرون وسطی نیز به ثبت دستاوردهای برخی پادشاهان یا سلسله‌های محلی می‌پرداختند. ولی می‌توان گفت ثبت منظم وقایع تاریخی، بویژه جنگها، فتوحات، جانشینی سلسله‌ها و از این قبیل مسائل در واقع با وقایع نگاری مسلمانان آغاز شد»

دو سنت کاملاً مستقل تاریخ نگاری در دوران پیش مدرن در آسیا حکم‌فرمابوده است : سنت اسلامی و سنت چینی. این نوشته به این دو سنت تاریخ‌نگاری توجه دارد. سنت چینی بسیار قدیمی تر از سنت اسلامی است. بنا بر تعریف ، تاریخ نگاری اسلامی با ظهور اسلام در قرن هفتم میلادی آغاز می‌شود؛ اگرچه ریشه‌های قدیمی تری دارد. در حالی که تاریخ نگاری چین تاریخی مداوم دارد و منشاء آن حداقل به زمان کنفووسیوس (حدود سالهای ۵۵۱ تا ۴۷۹ ق.م) می‌رسد. همانگونه که خواهیم دید ، اگر چه این دو سنت از همه جهات اساساً با هم متفاوتند ، اما تا جایی که به نحوه آغاز آنها مربوط می‌شود چیزهای مشترکی دارند. کنفووسیوس علاقمند بود که خاطره و میراث گذشته یعنی زمانی را که او به عنوان جامعه آرمانی چین می‌دید حفظ کند . موضوع اصلی در ثبت جزئیات این جامعه تسهیل باز آفرینی آن جامعه آرمانی بود. آغاز تاریخ نگاری اسلامی نیز مربوط به دوره‌ای می‌شود که از آن به عنوان جامعه آرمانی یاد می‌شود : یعنی جامعه اسلامی در عصر حضرت محمد (ص) و جانشینان بلا فصل او . این دوره نیز یک عصر طلایی محسوب می‌شود که بسیاری از مسلمانان همیشه خود را ملزم به تلاش در جهت بازیابی آن می‌دانسته‌اند. هر چند ممکن است از نظر بسیاری وجود چنین اعصار طلایی در حقیقت بعيد به نظر آید ، اما این بر داشتی از گذشته است که به نظر میرسد انسانها به آن تمایل دارند ، تمایلی که تقریباً جهانی است؛ البته اگر این برداشت به عنوان انگیزه‌ای برای نگاشتن تاریخ بوده باشد باید از آن سپاسگزار باشیم .

با پذیرش این مسئله که محمد (ص) آخرین و بزرگترین پیامبری بود که از طرف خداوند برای هدایت بشر به راه حقیقت فرستاده شده بود ، و زندگی او الگویی بود که هر مسلمان واقعی باید تلاش کند که از آن تقليد کند ، در این صورت چگونه جامعه مسلمین می‌توانست در مورد جزئیات آن دانش لازم را کسب کند؟ این مسئله ظاهراً بسیار مهم بود . البته قرآن وجود داشت ، کتاب مقدسی که مسلمانان اعتقاد دارند کلام خداوند است و چون خود خداوند جاودانه خواهد بود . اما به طور خاص اطلاعات تاریخی در قرآن نسبتاً اندک است . در

حالی که اسلام نیز مانند مسیحیت و یهودیت یقیناً یک دین تاریخی است که ریشه در حادثی دارد که واقعاً در زمان و مکان مشخصی اتفاق افتاده اند. مسائل اصلی مطروحة در قرآن تاریخی نیستند و از آن گونه مطالبی که در انجیل و تورات وجود دارد بسیار کمتر می‌توان یافت. در حقیقت بسیاری از اشارات تاریخی آنرا می‌توان تنها در رابطه با منابع دیگر و احتمالاً منابع بعدی فهمید.

روایات تاریخی منسجم اولین بار در قرن نهم میلادی به رشته تحریر در آمدند. این روایات در مورد زندگی حضرت محمد(ص) اساساً بر احادیث یعنی داستانهایی که در رابطه با اعمال و گفتار ایشان در شرایطی خاص گفته شده اند استناد می‌کردند. این داستانها یا (روایات بدانگونه که نامیده می‌شوند) بنظر می‌رسد که در ابتدا شفاهاً منتشر می‌شده اند، زیرا نوعی مخالفت در مورد نوشته شدن آنها وجود داشته است (اگر چه گفته می‌شود که برخی از این مطالب در حقیقت پیش تر از آن که فکر می‌شود نوشته شده اند). در مورد صداقت حفظ مطالب در سنت شفاهی هر ادعایی بتوان کرد، میتوان گفت این موقعیت میباشد استعداد بالایی جهت جعل حدیث به منظور انطباق با برخی نقطه نظراتی که نیازمند حمایت بوده اند یا برخورد قاطع با برخی مسائل جدید و یا شاید یک سوال شرعی مطرح شده، که قرآن اشاره صریحی به پاسخ آن نکرده است داشته باشد. مسلمانان به خوبی از این خطر آگاه بودند و بدین منظور علم نقد حدیث را بطور استادانه ای بسط دادند. این علم بر/استناد یعنی زنجیره ای از افراد معتبر و موثق مبتنی بود: فرد الف از ب شنید که او از ج و او از د که او از پیامبر شنیده بود که ... نوع سوالاتی که می‌باشد پرسیده شوند چنین بود: آیا ب و ج معاصر بودند؟ آیا در نزدیکی همدیگر زندگی می‌کردند؟ با توجه به سوابقشان آیا افراد معتبر و قبل اعتمادی بودند؟ و غیره. با استفاده از این روش ها تعداد بسیاری از احادیث به عنوان حدیث جعلی رد می‌شوند. هر چند این سیستم مصون از خطا نبود: بدیهی است که جعل کنندگان حدیث که می‌خواستند در کار خود موفق باشند تحقیقات دقیقی انجام می‌دادند تا اطمینان

یابند که اسناد آنان توان پایداری در برابر تحقیق و بررسی را دارد. فرهنگ زندگی نامه ها که یک زانر (نوع) ادبی عربی و فارسی است و اطلاعات ارزشمندی برای مورخین فراهم میکند، خاستگاه خود را مديون ضرورت وجود اطلاعاتی مفصل و قابل اتکا در مورد زندگی ناقلان حدیث است.

مسئله تعیین تاریخ و اعتبار مجموعه حدیث هنوز در میان محققین مطالعات اسلامی بحثی جالب توجه است. طیف نظرات از محافظه کارانی که معتقدند اخبار در مجموع صحیح بوده و می توان بر گفته های ناقلان اخبار در کل اعتماد کرد تا نظرات بسیار رادیکال که هر چیز را که به دو سده اول تاریخ اسلام مربوط می شود کم اعتبار می داند متفاوت است. البته دیدگاه اخیر عموماً مورد قبول پژوهشگران مسلمان نیست. در حال حاضر دیدگاه غالب در بین دانشوران غربی احتمالاً موضع جوزف شاخت(joseph Schacht) است که معتقد است هیچ یک از اخبار شرعی به سده اول اسلام (نیمه اول قرن هشتم میلادی) مربوط نمی شود. این نظر دال بر این است که تمام روایاتی که به شخص پیامبر نسبت داده می شوند احتمالاً ساختگی اند. البته باید متذکر شد که شیوه تاریخ نگاری شاخت با یک علامت سؤال بزرگ مواجه شده است (کوک ۲۱۹۹۲).

البته هیچ یک از این مسائل برای اولین نسل از مورخین اسلامی اهمیت نداشت. بنظر آنها شیوه های نقد حدیث که توسط علمای جامعه ایجاد شده بود برای افشاء اخبار جعلی کفایت می کرد و به مرور زمان مجموعه هایی از احادیث شکل گرفت (بخاری و مسلم مشهورترین آنهاست) که از آن به بعد معتبر و موثق محسوب شدند. قدم بعدی در گردآوری و مطالعه حدیث ، سیره یعنی شیوه زندگی پیامبر است که عمدها مبتنی بر اخبار می باشد. تعدادی از اینها باقی مانده که معروفترین آنها متعلق به ابن اسحاق (متوفی به سال ۱۵۱ ق / ۷۶۸ هجری) است که در قرن نهم میلادی توسط ابن هشام اصلاح و تجدید چاپ شد.(ترجمه Uillauma 1995) .

قرن نهم و دهم میلادی نیز شاهد اولین مجموعه از تاریخ فتوحات مسلمین

و سپس توسعه و گسترش جامعه اسلامی بود: این تاریخها نیز شدیداً تحت تأثیر تفکری بودند که می‌توان آنرا تفکر یا اندیشه حدیث نامید. شاید می‌باید متذکر شد که در حالیکه دوره پیامبر و چهار خلیفة جانشین او به عنوان عصر طلائی محسوب شده است، منابع اولیه عرب به هیچ وجه چنین نظری را در مورد خلفای اموی (۴۰ - ۱۳۲/۷۵۰-۶۶۱) که حاکمانشان به مجموعه‌ای از کثر رفتاری‌ها و بیویژه تلاش جهت تبدیل خلافت اسلامی به نوعی سلطنت عرفی متهمن می‌شوند ندارند. چیزی که این مسئله به ما می‌گوید الزاماً بیشتر در مورد کیفیت یا اخلاقیات خلفای عباسی نیست، بلکه بیشتر این است که تمامی اسناد تاریخی موجود به بعد از سال ۷۵۰ میلادی مربوط می‌شود، زمانی که امیان که توسط خلفای عباسی سرنگون شده بودند مورد ناسزاگویی قرار گرفته، و تا حد امکان قتل عام شدند. بر جسته ترین سوراخ این دوره طبری (۹۲۳-۸۳۹ م) بود. او که یک ایرانی بود مانند تمام علمای ایرانی این دوره به زبان عربی می‌نوشت و کتاب او به نام *تاریخ الرسل والملوک* (تاریخ پیامبران و پادشاهان) به عنوان مهمترین منبع در مورد سه قرن اول تاریخ اسلام محسوب می‌شود. این کتاب که یک اثر تاریخی عظیم است با خلقت جهان آغاز می‌شود: چاپ عربی این کتاب مشتمل بر سیزده جلد (۷۷۷۸ صفحه) و ترجمه جدید انگلیسی آن بیست و هشت جلد می‌باشد. ارزش ویژه تاریخ طبری در آن چیزی است که حفظ می‌کند. بسیاری از نسخه‌های اولیه تاریخ اسلام از بین رفته‌اند، اما طبری خلاصه بسیاری از این آثار را بازسازی می‌کند. این احادیث با زنجیره‌ای از استنادات تکمیل شده‌اند. طبری مؤلف تفسیر قرآن هم بود. این کتاب که به تفسیر طبری معروف است حتی از کتاب دیگر او یعنی *تاریخ طبری* قطورتر و دارای احترام بیشتری است. طبری با شیوه‌های نقد حدیث کاملاً آشنا بود. او سعی نکرد تا تناظرات یا مشکلات دیگر را برطرف کند و نظر شخصی خود را به میزان زیادی دخالت نداد. در حالیکه بسیار خوش بیانه خواهد بود اگر بگوییم که طبری مطالب را دقیقاً به همان گونه که نوشته شده بودند نقل می‌کند، اما به هر حال طبری اطلاعات زیادی در مورد این مطالب به ما می‌دهد. گفته می‌

شود که کتاب طبری شمه‌ای از تاریخ اسلام را در سه قرن اول هجری ارائه می‌داده‌است (هاوتینگ ۱۹۸۸: ۴۰-۴۲).

اگر چه آن چیزی را که ما امروزه در دست داریم بسیار مختصرتر از نسخه اصلی است، اما تاریخ طبری کتابی بسیار قطور و جامع است. این کتاب منشاء کتاب دیگری هرچند بسیار مختصرتر یعنی اولین کتاب تاریخ در فارسی نوین و اولین اثر ادبی فارسی شد که بعد از حمله اعراب به ایران منتشر شد، کتابی که تا حدودی به شکل متون عربی نوشته شده و لغات عربی بسیاری در آن بکار رفته است. این همان کتاب ترجمه تاریخ طبری است که توسط بلعمی نوشته شده است. نویسنده این کتاب یکی از وزرای دربار سامانیان بود که در مأواه النهر (تقریباً ازبکستان امروزی) حکومت می‌کردند. بلعمی در سال ۳۵۲ق/ ۹۶۳ میلادی مأمور شد تا یک نسخه فارسی از تاریخ طبری آماده کند. شاید بدلیل عنوان خود یعنی ترجمه، این کتاب به آن چه سزاوارش بود نرسید. این کتاب فراتر از یک ترجمه خلاصه شده است و درواقع یک اثر مستقل تاریخی است، اگر چه تا حدود زیادی برگرفته از تاریخ طبری است، اما این یک شیوه رایج بود. تاریخ نگاران مسلمان مایل بودند که تا حد امکان آثار مورخین بر جسته پیش از خود را نسخه برداری کرده و یا خلاصه نویسی کنند تا اینکه با اثکا به دانش و تحقیقات خود آنها را تکمیل کنند. بلعمی زنجیره صاحب نظران و شرح متناوب رویدادها را رها کرده و مطالب بیشتری را بتویژه در مورد رویدادهای ایران از خود اضافه می‌کند. در حالیکه بلعمی بطور قاطع در میان مورخین اسلامی جای می‌گیرد، اما او همچنین خالق یک اثر تاریخی برجسته و ممتاز است.

در همین حال، تاریخ در حال بیرون آمدن از محیط حدیث و جای گرفتن در یک جهان فرهنگی وسیعتر بنام ادب بود (چیزی که به طور نامناسبی به عنوان ادبیات ترجمه شده است). بعنوان مثال، یعقوبی (تقریباً متوفی به سال ۲۸۲ق/ ۸۹۷م) مؤلف اولین اثر عربی درباره تاریخ جهانی بود: این اثر را نمی‌توان در

چهار چوب حدیث گنجاند، زیرا زنجیره لازمه استنادات به اشخاص معتبر را که از ویزگی های حدیث است ندارد. چهره برجسته تر در این زمینه مورخ قرن دهم میلادی بنام مسعودی است، **پکن** نویسنده پرکار که دو جلد از آثار او باقی مانده است و معروفترین آنها کتابی است به نام **مروج الذهب**. اگر چه مسعودی اجمالاً با پیروی از الگوی یعقوبی به نقل تاریخ کتاب مقدس اعراب قبل از اسلام و ملل باستانی دیگر نظری ایرانیان، یونانیان و هندیان، تاریخ زندگی پیامبر و خلفای جانشین او پرداخت، اما دلبستگی او با عرف معمول بسیار متفاوت بود. یکی از محققین ابتکار و استقلال ذهنی او را به نگذراندن یک دوره تحصیلی جامع و مستمر نسبت داده است. اگر هم چنین باشد، مسعودی ادعاهایی را در مورد تاریخ به عنوان یک رشته می کند که حتی سر جفری التون (Geoffrey of Monmouth) بیش از حد کافی می دارد:

«برتری تاریخ بر تمامی علوم دیگر روشن است. بلندی جایگاه تاریخ بر هر انسان هوشمندی مشخص است. هیچ کس نمی تواند این زمینه استاد شده یا درمورد اینکه تاریخ چه مطالبی را شامل می شود یا دریافت می کند و یا انتقال می دهد به یقین برسد، مگر اینکه عمر خود را وقف این دانش کرده، شمارش را بچشد، عظمت آن را احساس کرده و لذتی را که ارزانی می دارد تجربه کرده باشد.».

(به نقل از خالدی ۱۹۹۴:۱۳۳)

آثار مسعودی به گونه ای عجیب ترکیبی است از تاریخ و تاریخ طبیعی، و سرشار از اطلاعات عمیق و پیچیده در مورد موضوعات گسترده ای که مورد علاقه اش بود، به عنوان مثال، کسانی که گمان می کنند «استانبول» یک اسم ترکی برای شهر کنسانتین پل است باید به اظهارات مسعودی که در سال ۹۴۷ میلادی یعنی قرنها قبل از عثمانیها بیان شده توجه داشته باشند. او می گوید که یونانیان (اهلی بیزانس در قرن دهم میلادی) آنرا Polin به معنی شهر می نامیدند و چون عربی فاقد حرف پ است ان را معرف کرده و پ را به ب

تبديل کرده یعنی پولین را به بولین (bolin) تبدیل کرده اند. اعراب که می خواستند بر عظمت این شهر که پایتخت امپراطوری بود تأکید کنند آنرا استان بولین (Istan Bulin) می نامیدند. در واقع این اعراب بودند که سبب تغییر نام کنستانسین پل به استانبول شدند (دانلوب ۱۹۷۱: ۶).

با گذر زمان، تاریخ در سرزمینهای اسلامی به شاخه های متنوعی تقسیم شد. تاریخ های محلی، تاریخ یک شهر یا منطقه، بویژه در ایران به تعداد بسیار زیادی ظهرور یافت. با افول قدرت خلفا در بغداد، و پیدایش سلسله های مستقل در بخشهای مختلف جهان اسلام، تاریخ سلسله های فردی و معمولاً به امید دریافت مزد و انعام نوشته شد. به همین گونه، شرح حال زندگی مدیحه امیر حاکمان متداول شد. هم زندگی صلاح الدین (مرگ ۱۱۳۹م) و هم پسرش (مرگ ۱۲۷۷م) حاکم بعدی مصر و سوریه موضوع چند تا از این نوع تاریخ نگاری ها شد. الگوهای قدیمی تر نیز مورد تقلید قرار می گرفتند. یکی از طرف داران برجسته این روش ابن اثیر (۱۱۶۰-۱۲۳۳ق / ۵۵۵م) بود که مهمترین اثر او یعنی *الکامل* که متن عربی آن مشتمل بر دوازده جلد است تاریخ بشر را از زمان خلقت تا کمی پیش از مرگ خود او شامل می شود. اما ابن اثیر تاریخ سلسله زنگی که برموصل حکومت می کردند را نیز به تحریر در آورد. باز ماندگان این سلسله، حکومت موروئی خود در مصر و سوریه را به صلاح الدین حاکم مصر باختند.

تا دوره سلجوقیان (قرون یازدهم و دوازدهم میلادی) اکثر آثار تاریخی در خاورمیانه اسلامی به زبان عربی نوشته می شد. این مسئله حتی در مورد تاریخ ایران هم صدق می کرد، اگر چه مورخین معروف از شیوه بلعمی یعنی تاریخ نگاری به زبان فارسی پیروی می کردند. یکی از برجسته ترین این افراد بیهقی بود که *تاریخ مسعودی* را نوشت. مسعود (مرگ ۴۳۳ق / ۱۰۴۱م) یکی از سلاطین غزنی بود که بر بیشتر نواحی شرقی ایران، افغانستان و شمال هندوستان حکومت می کرد و امپراطوری او عمدها به دست سلجوقیان افتاد. بیشتر آثار بیهقی از بین رفته است، اما آن چیزی که باقی مانده با زبان زیبا و

شیوه‌ای فارسی و به طور خارق العاده ای زنده و مفصل اقدامات حکومت غزنوی را ذکر می‌کند.

با ورود مغولها به جهان اسلام در سال ۱۲۱۹ق / ۱۶ع، بسیاری از چیزها تغییر کرد، و تاریخ نگاری نیز تاثیر این تهاجم و انضمام بیشتر بخشهای خاور میانه به این امپراطوری که از کشور کره تا مجارستان امتداد داشت را احساس کرد. در ایران اگر چه این تهاجم از بسیاری جهات فاجعه آمیز بود، اما باعث شکل گیری چیزی شد که از آن به عنوان بهترین دوران تاریخ نگاری فارسی یاد می‌شود. و این تاریخ نگاری عمدتاً به زبان فارسی انجام می‌شد. عربی به عنوان زبانی که حاکمان غیر مسلمان جدید جهان توجه چندانی به آن نشان نمی‌دادند به جز در مورد قوانین اسلامی و الهیات در رده دوم قرار گرفت. میزان علاقه‌ای که مورخین پارسی عصر مغول از خود نشان دادند بسیار بیشتر از آن چیزی است که میتوان از تکامل معمول تاریخ نگاری انتظار داشت: در نتیجه آثار برخی از این مورخان از زمرة مهمترین منابع موجود در مورد تاریخ امپراطوری مغول در مجموع و نه صرفاً بخشهای ایران یا اسلامی آن می‌باشند. دو تن از این مورخین را میتوان به عنوان نمونه ذکر کرد: جوینی و رشید الدین. هر دو این افراد در رده های بالای دربار دولت مغول خدمت می‌کردند. جوینی (۱۲۸۱-۱۲۲۶ق / ۸۱-۶۲ع) حاکم بغداد بود، و تاریخ فتوحات چنگیز خان و توسعه دولت مغول را نوشت. او برای کسب اطلاعات به مغولستان سفر کرد، و با سبک متعالی زبان فارسی چیزهای زیادی را در مورد جهان پنهانور مغول بیان می‌کند که مورد تحسین بسیار است. رشید الدین (۱۳۰۴-۱۲۴۷ق / ۷۱۸-۱۳۱۸) بر جسته تراز جوینی بود. غازان خان (مرگ ۱۳۰۴م)، حاکم تازه مسلمان شده مغول او را مأمور کرد تا تاریخ مغول را بنگارد، و حاصل کار کتاب *جامع التواریخ* بود که موجود است و مهمترین منبع در مورد تاریخ عصر مغول محسوب می‌شود. پس از آن رشید الدین تاریخی در مورد تمام مردمانی که مفولان با آنها در ارتباط بودند یعنی هندی‌ها، چینی‌ها، ترکها، یهودیان، و حتی فرانک‌ها، مردمی از اروپائیان نوشت، اروپائیانی که در واپس

ماندگی قرون وسطایی خود هیچگاه توجه نویسنده‌گان مسلمان را به خود جلب نمی‌کردند.

شاید بیجا نباشد که برخی رشید الدین را اولین مورخ جهان نامیده اند. تهاجم مغولان باعث شکل گیری دوره‌ای از سلطه فرهنگ ایرانی شد. اگر چه شرح وقایع تاریخی در مصر و سوریه که به امپراطوری مغول منضم نشده بودند به زبان عربی نوشته می‌شد. می‌توان استدلال کرد که آخرین شرح وقایع اسلامی در قرون وسطی در اوآخر قرن دوازدهم /هجردهم در مصر نوشته شد: این اثر که توسط جبرتی نوشته شد در مورد فتوحات ناپلئون بود. اما در جاهای دیگر، حتی تا مدتی طولانی در امپراطوری عثمانی زبان فارسی غالب بود. در شمال هندوستان، یعنی جایی که حاکمیت مسلمانان در قرن سیزدهم پایه گذاری شد، تاریخ نگاری به زبان فارسی انجام می‌شد و از هنگارهای ایرانی پیروی می‌شد؛ در حقیقت، تاریخ سلطنت قبل از مغول در دهه‌ی یکی از عرصه‌های محدود تاریخ نگاری است که می‌توان گفت از شرح وقایع قرون وسطی تا به امروز زنده مانده است. باید مطالبی را هم در مورد ابن خلدون (۷۳۲ - ۸۰۸ق/۱۴۰۶-۱۳۳۲م) که اهل شمال آفریقا بود ذکر کرد. شاید او را بتوان تنها مورخ اسلامی دانست که انتظار می‌رود یک مورخ غربی با او آشنا باشد. این سخن منصفانه است: او اصولی ترین و مبتکرترین متفسّر تاریخی بود که در قرون وسطی در جهان اسلام ظاهر شد. شهرتی که او با نوشتن کتاب تاریخ جهان خود به نام کتاب العبر به دست آورد شاید به آن اندازه نباشد که از نوشتن مقدمه‌ای برآن به نام مقدمه بدست آورد. او در این مقدمه با بررسی تاثیر محیط فیزیکی، دولت سازی، قدرت جامعه قبیله‌ای با احساسات گروهی و انزواج طبیعی آن (عصبیه) مذهب و تاثیرات مخرب تمدن و رفاه، با زوال متعاقب آن و غیره به کاوش در مورد علت‌های تغییر می‌پردازد. ابن خلدون در زمان خود تاثیر محدودی به جای گذاشت، اگر چه زندگی پر ماجراهی را سپری کرد (به عنوان مثال او با تیمور فاتح در دمشق ملاقات کرد و شرحی در مورد مذاکرات خود با او نقل کرد). ایده‌های ابن خلدون در قرن هفدهم توسط

متکران عثمانی بسیار مورد بحث قرار گرفت و امروزه تاثیر قابل ملاحظه‌ای در جهان اسلام دارد.

در مورد چین گفته شده است که این کشور یک ادبیات تاریخی تولید کرد که از نظر امتیازات و محدودیت‌ها به ویژه از نظر میزان برونداد و طول و استمرار آن منحصر به فرد بوده است (بزرگ و پلی بلنک ۱۹۶۱: ۷). تاریخ پیوسته این نگاری چین حداقل به زمان کنفوشیوس می‌رسد، و باشکل سنتی آن به اندازه امپراطوری چین یعنی تا اوایل قرن بیستم باقی ماند. تاریخ چین چندان مورد توجه دانشجویان تاریخ نگاری در غرب قرار نگرفته است. بدون شک این مسئله تا حدودی به دلیل مشکل شدید دستیابی به آن می‌باشد. چینی زبان ساده‌ای نیست، و بعيد است که کسی صرفاً به خاطر بررسی سنت تاریخ نگاری چین مایل باشد زبان چینی را بیاموزد. ضمناً مطالب زیادی از منابع چینی به زبانهای اروپایی ترجمه نشده است. حتی بیشتر مطالبی که ترجمه شده اند بدون آشنایی قبلی خواننده با تاریخ و فرهنگ چین نامفهوم اند. در هر حال، سنت تاریخ نگاری چین تا حد زیادی از دو سنت عظیم تاریخ نگاری جهان یعنی تاریخ نگاری غربی و تاریخ نگاری اسلامی به فرهنگ وابسته تر است. بنظر می‌رسد که تاریخ نگاری چین تحت تأثیر تاریخ نگاری غربی و تاریخ نگاری اسلامی قرار نگرفته است؛ و به میزان زیادی هم بر آنها تأثیر نگذاشته است. تأثیر سنت تاریخ نگاری چین عمده‌تاً به شرق آسیا محدود می‌شود: سنت تاریخ نگاری در کره، ژاپن و ویتنام اگر چه متأثر از فرهنگ خود این کشورهاست، اما به میزان زیادی به عنوان مستعمره تمدن چین محسوب می‌شوند.

در سنت تاریخ نگاری چین هیچ چیز شدیداً مذهبی وجود ندارد. داستانهای نقل شده در این روایت چیزی درباره پیامبران، ماوراءالطبیعه، جادو و یا معجزه به ما نمی‌گویند. هرچند این سنت به آیین کنفوشیوس که ایدئولوژی و نه مذهب مقامات حکومتی و افراد دیوانی بود وابستگی شدیدی دارد. این مقامات حکومتی و افراد دانشمند - دیوانی بودند که تاریخ را می‌نوشتند و می‌خوانندند. آیین کنفوشیوس که به مراسم و آیین‌های سنتی و با استمرار خانواده وغیره

دلبستگی شدیدی داشت، ناچاراً به گذشته و پیشینه‌ای که خود ارائه می‌داد بسیار علاقه مند بود. گفته شده است که برای یک فرد معتقد به آیین کنفوسیوس، تاریخ از برخی جهات جای نوشته‌های مقدس را که برای فرهنگ‌های دیگر بسیار با اهمیت هستند گرفت. اما منشأ تاریخ نگاری به قبل از کنفوسیوس مربوط می‌شود. تاریخ پرستش اجداد به پیش از دوره حکیم کیم (کنفوسیوس) مربوط می‌شود و مستلزم حداقل حفظ شجره شناسی و بویژه در مورخانه‌های سلطنتی بود. بسیاری از ایالت‌ها قبل از اینکه در زمان امپراطور اول در سال ۲۲۱ قبل از میلاد متحد شوند شرح وقایعی را برای خود حفظ می‌کردند.

یکی از این شرح وقایع‌ها متعلق به ایالت لو (LU) بود که به سالنامه بهار و پائیز معروف بود و به طور رسمی آغاز سنت تاریخ نگاری پیوسته را نشان می‌دهد. این مسئله نه به خاطر اهمیت این ایالت یا به خاطر اطلاعاتی که این شرح وقایع ارائه می‌داد، بلکه به دلیل این اعتقاد بود که این اثر توسط شخص کنفوسیوس ویرایش شده و در نتیجه مدلی را ارائه می‌داد که نمی‌توانست نادیده گرفته شود. این شرح وقایع سالهای ۷۲۲ تا ۴۸۱ قبل از میلاد را شامل می‌شود و صرفاً به ثبت حوادث عمده از جمله تشریفات مذهبی می‌پردازد. موضوع واقعاً مهم این بود که گمان می‌شد کنفوسیوس در جریان ویرایش این اثر با انتخاب دقیق واژگان و اصطلاحات یک مقیاس اساسی برای ستایش و سرزنش مطرح ساخته است. یافتن این مقیاس برای همه کس حتی در چین هم آسان نیست، و یک اعتقاد قدیمی وجود دارد مبنی بر این که در حقیقت کنفوسیوس از سالنامه‌ها به عنوان کتاب درسی استفاده می‌کرد؛ یعنی این که، تفسیرها و توضیحات کنفوسیوس شفاهی بود و در کتاب یافت نمی‌شد.

اگر هم چنین باشد، یکی از میراث‌های این اعتقاد درباره فعالیت کنفوسیوس به عنوان یک مورخ این مفهوم است که توزیع مناسب ستایش و سرزنش یکی از وظایف مهم مورخین بود - حتی اگر چه بسیاری از مورخین در عمل نسبت به اینکه خود را با کنفوسیوس دریک سطح قرار دهند بی میل بودند.

بدون شک در ک صحیح پیام کنفوشیوس در کتاب سالنامه بهار و پائیز چنان مشکل بود که باعث بوجود آمدن تفسیرهای بسیار می‌شد. تاریخ این تفسیرها به چند قرن پس از کنفوشیوس یعنی دوران هان (۲۰۶ قبل از میلاد تا ۲۲۰ میلادی) مربوط می‌شود. تاریخ دیگری که با این تاریخ نسبتاً متفاوت است چیزی است که به عنوان تسوجوان(tso-chuan) یا سنت تو شناخته می‌شود. این اثر بسیار کاملتر از سالنامه هاست و دوره طولانی تری را در بر میگیرد. این تاریخ بسیار کمتر از تفسیرهای دیگر به دادن پندهای اخلاقی می‌پردازد و تنها حوادث را به شیوه‌ای زنده و با روح نقل می‌کند. این اثر به عنوان اولین شاهکار عظیم نثر چینی محسوب می‌شود؛ اگر چه کامل‌واضحت نیست که آیا باید این اثر را صرفاً به عنوان یک اثر تاریخی در نظر گرفت یا خیر؛ بخش زیادی از این اثر مبتنی بر داستانهای افسانه‌ای یا نیمه افسانه‌ای درباره چهره‌های برجسته گذشته‌های دور است.

پیشرفت عظیم تاریخ نگاری در چین با سسو-ماچین (ssu-machien) (۸۵-۱۴۵ قبل از میلاد) و پدرش سسوماتان (ssu-matan) پدید آمد. سسو ماچین کارهای پدرش را ادامه داده و کامل کرد. هر دو آنها یکی پس از دیگری شغل کاتب اعظم یا مورخ اعظم را در چین متعدد در زمان سلسله هان به عهده داشتند. طرح آنها تجمیع تمامی مطالب و سنت‌های موجود در مورد تاریخ چین از دوره‌های گذشته تا زمان خود در یک اثر واحد بود. به این منظور آنها یک الگوی اساسی طرح کردند که با اصلاحات و تعدیل هایی تا پایان عمر امپراطوری چین در سال ۱۹۱۱ م توسط مورخین رسمی پیروی می‌شد. این الگو یک رویکرد چسب و قیچی بود. در این رویکرد مطالب از منابع مختلف گردآوری شده و به استثنای اختصار یا در مواردی نظر شخصی نویسنده به طور کامل و مستقل ضبط میشدند. البته رأی مورخ در مورد انتخاب قطعه‌های منتخب نقش داشت و بنابراین احتساب یک چنین کتابی به عنوان یک منبع دست اول ساده انگاری خواهد بود؛ اگر چه چنین اثری ممکن است از اثر دیگری که کاملاً به زبان خود نویسنده نوشته شده است به اثر اولیه نزدیک تر باشد. این

رویکرد قرابت‌هایی با رویکرد طبری در تاریخ نگاری دارد. برخی مطالب که به گذشته‌های دور مربوط می‌شوند شاید دارای سندیت و اعتبار کافی نباشند، اما در مورد حوادث تاریخی اخیر، می‌شود به آرشیوهای رسمی دولتی با تمامی مزایا و مشکلاتی که به همراه دارند مراجعه کرد.

جنبه دیگری که سسوماس (ssu-mas) الگویی را بنا نهاد شیوه سازماندهی مطالب براساس موضوع بود. شی چی (shih-chi) (اسناد تاریخی) به پنج دسته اصلی تقسیم می‌شدند. اولین دسته سالنامه‌های اصلی (pen-chi) بود، که به شرح حوادث اصلی زندگی و حکومت امپراطوران می‌پرداخت. دومین دسته فهرست‌ها (piao) بودند: این فهرست‌ها تعیین القاب و عنوانین افراد اصیل و همچنین شرح وقایع سلسله‌های مستقل قبل از دوره امپراطوری هان را شامل می‌شد. سومین دسته تک نگاشتها (shu) بودند که به جنبه‌های حکومتی از قبیل تقویم، مراسم و موسیقی می‌پرداختند. چهارمین دسته خانه‌های خاندان‌های موروثی (shih-chia) بودند که تاریخ سلسله‌های مستقل قبل از امپراطوری هان را ذکر می‌کردند: این مقوله‌ای بود که جانشینان سسوماس در هنگام تاریخ نگاری چین متعدد غیر ضروری می‌دانستند. آخرین وطولانی‌ترین قسمت زندگی‌نامه‌ها (lieh-chuan) بود که در لغت به معنی سنت‌های گردآوری شده می‌باشد و یک مقوله‌فراگیر بود که اگر چه عمدتاً مشتمل بر زندگی‌نامه افراد برجسته بود، اما همچنین مواردی از قبیل روابط با کشورهای خارجی را شامل می‌شد که هیچ جای مناسب دیگری برای آن یافت نشده بود. زندگی‌نامه‌ها به مرور بطور فزاینده‌ای بخش عمدتی از تاریخ‌های رسمی را به خود اختصاص دادند؛ اما این زندگی‌نامه‌ها هیچ شباهتی با زندگی‌نامه‌ها به مفهوم امروزی رایج در غرب نداشتند. موضوعات آنها نه به دلیل اهمیت خود موضوع بلکه بیشتر به دلیل تعلق آنها به گروه یا طبقه‌ای بود که در دولت چین نقش مهمی ایفا می‌کردند و مهم شمرده می‌شدند.

تمامی این موارد ممکن است سبب ایجاد یک تأثیر خشک مکانیکی شود؛ و در حقیقت در برخی تاریخ‌های بعدی دقیقاً چنین تأثیری حاصل می‌شد. اما با

مطالعه ترجمه ریموند داوسن (Raymond Dawson 1994) از بخش‌های مربوط به اولین امپراطور چین به وضوح در می‌یابیم که چنین مسئله‌ای در مورد تاریخ سوماچین صدق نمی‌کند. این اثر مطالب را بسیار زنده و جالب ارائه می‌دهد.

پان کو (panku) (۹۲-۳۲ م) مستول مرحله بعدی تکامل در تاریخ نگاری رسمی چین محسوب می‌شود. تاریخ او به عنوان یک اقدام شخصی آغاز شده و اگر چه بعداً جایگاه و حمایت رسمی را بدست آورد، اما مهم است بدانیم که با وجود تسلط تاریخ‌های دولتی، نوشتن تاریخ‌های خصوصی هم در چین ادامه داشت. پان کو در اثر خود به بررسی تاریخ سلسله هان (Han shu) می‌پردازد: از این جنبه، یعنی اختصاصاً پرداختن به تاریخ یک سلسله، او از الگوی بنا شده توسط ساسو ماچین دور شد؛ و این الگوی پان کو بود که از آن پس مورد تقلید قرار گرفت. مورخین چین بطور قطع مایل بودند که تاریخ کشور خود را در چارچوب یک سلسله مشاهده کنند (در این مورد دانشوران غربی عمدتاً از چینی‌ها پیروی کردند).

پس از سلسله هان، سلسله مهم دیگری که بر چین حکومت کرد سلسله تانگ (tong) (907- 618) بود. در این هنگام دولت یک دفتر تاریخ تاسیس کرد که وظیفه آن گرد آوری و آماده سازی مطالب در مورد تاریخ سلسله تانگ بود. در فواصلی (در پایان حکومت هر حاکمی) این مطالب در شرح وقایع هایی گنجانده می‌شدند که به عنوان استناد واقعی (shih-lu) شناخته می‌شدند. استناد واقعی به این منظور نوشته می‌شدند تا برای مراجعة مقامات حکومتی به مطالبی در مورد پیشینیان خود مورد استفاده قرار گیرند. چین سنتی عمیقاً همچون سنت کمپریج در آغاز قرن بیستم، معتقد بود که هیچ کاری نباید برای اولین بار انجام شود. سرانجام چنین معمول شد که هر سلسله تازه تاسیس باید جلوس خود به قدرت را با نوشتن تاریخ رسمی سلسله قبل از خود مشخص کند: این مسئله را می‌توان از استناد واقعی استنباط کرد. برای چند قرن تاریخ‌های رسمی تنها چیزی بودند که هنوز وجود دارند. اما تاریخ در سلسله آخر یعنی مینگ (ming) (1368- 1644) و چینگ (Ching) (1644- 1911) موجود است، بنا بر این میتوان دید که مقامات دفتر تاریخ چگونه از استناد واقعی به عنوان پایه‌ای برای تاریخ رسمی استفاده می‌کردند.

یک چنین سیستم تاریخ نگاری رسمی در ارائه اسناد پیوسته و مفصل در مورد گذشته منحصر به فرد بود. هر چند این سیستم بواسطه ماهیت خود در زمینه توسعه تحقیقات تاریخی و تاریخ نگاری به عنوان یک رشته علمی زیاد رسا نبود. در واقع بسیاری از متغیرین چینی از این الگوی تاریخ نگاری ناراضی بودند. برخی از این متغیرین در باره‌ی نقایص این سیستم و سیستمی را که می‌توان جای گزین آن کرد و یا به آن ضمیمه کرد مطالبی نوشتند؛ برخی دیگر تلاش کردند که خودشان کاری در این زمینه انجام دهند. قابل توجه ترین پدیده اخیر در زمان سلسله سونگ (Sung) (۹۶۰-۱۲۷۹) روی داد. سوسا-ما کونگ اثر خود بنام tzu-chih tung-chien (آینیه‌ای کامل برای کمک به دولت) را در سال ۱۰۸۵ کامل کرد. این اثر تمامی دوره‌ای از پایان سالنامه پاییز و بهار تا جلوس سلسله سونگ به حکومت یعنی از ۴۰۳ قبل از میلاد تا ۹۵۹ را شامل می‌شد. نویسنده این اثر یکی از مقامات عالی رتبه حکومتی بود، بنا براین به سختی می‌توان گفت که این اثر خارج از سنت بورو کراتیک حکومتی اصالی داشت. در حقیقت این اثر مورد تایید و حمایت رسمی مقامات حکومت بود. آن چیزی که در مورد این اثر غیر عادی بود شکل و سازماندهی آن نبود، بلکه بیشتر گستره زمانی بود که این اثر به آن می‌پرداخت و فردی بود که به تنهایی آن را می‌نوشت؛ مسئله‌ای که تا جایی که به تاریخ رسمی سلسله‌ها مربوط می‌شد مدت مديدة نمونه‌ای از آن یافت نمی‌شود. سو-ماکوانگ در انتشار عقاید خود هیچ تردیدی نداشت و بر گنجاندن جزئیات حوادثی که اتفاق افتاده بودند مصر بود هر چند ممکن بود این حوادث از نظر اخلاقی چندان موجه نباشد. یک مورخ بعدی به نام چو هسی (chu) Hse یک خلاصه‌ای از اثر سوما کوانگ بنام کانگ مو (kong mu) (فراهم کرد که عنصرستایش و سر زنش بسیار بیشتری داشت و با نظرات کنفوشیوس در مورد اخلاقیات سیاسی بیشتر منطبق بود. متأسفانه این خلاصه بود که بیشتر از نسخه اصلی مطالعه شده و مستند شمرده می‌شد. محققی که تصور می‌شد از مفهوم سنتی تاریخ نگاری در چین بسیار فاصله گرفت در زمان سلسله چینگ (ching) می‌زیست چنگ هسو چینگ (chang hsueh cheng) (۱۸۰۱-۱۷۳۸) استدلال می‌کرد که تاریخ نگاری چین بسیار بیش از حد لازم به جزئیات می‌پرداخت، و این مسئله باعث می‌شد که از مسائل اصلی غفلت شود.

او مایل بود دید گاهی وسیع در رابطه با ماهیت و هدف تاریخ در پیش گرفته شود ، برخی او را با گیام با تسبیتا و یکو مقایسه کرده اند و شاید بی جا نباشد که او را بالرد اکتون مقایسه کرد ، فردی با تفکر ژرف تاریخی که علی رغم داشتن مقاصد عالی موفق نشد آنها را عملی سازد . چنگ در زمان خود تاثیر کمی بر جای گذارد و سریعاً فراموش شد : او توانست تنها یک کتاب را منتشر کند ، اما این کتاب در زمرة ۲۱۳۶ کتاب تاریخی نبود که در سال ۱۷۸۲ در کتابخانه سلطنتی وجود داشت . اندیشه های او در زمانهای اخیر تا حدودی دوباره احیاء شده اند ، زمانی که متفکران چینی در جستجوی سنت روش‌نگری خود برای نشانه هایی از تفکر مدرن بودند .

پی‌نوشت:

۱- این مقاله ترجمه ایست از یکی از سخنرانی های دیوید مورگان که در فاصله سالهای ۱۹۹۸-۱۹۹۵ در دانشکده مطالعات شرقی در دانشگاه لندن ایراد شده است و در مجموعه ای با این ویژگی هامنشتر شده است :

منابع

- 1- Raychaudhuri, T. (1988) ' Indian historiography ' , in J. Cannon *et al.* *The Blackwell Dictionary of Historians, Oxford.*
- 2- Cook, M . A. (1992) ' Eschatology and the dating of traditions' , Princeton papers in Near Eastern Studies 1:23-47.
- 3- Guillaume, A. (tr.) (1955) Ibn Ishaq: The Life of Muhammad, London.
- 4- Hawting, F. M. (1988) ' Tabari, Muhammad ibn Jarir ' ,in J. Cannon *et al (eds)* *The Blackwell Dictionary of Historian, Oxford.*
- 5- Khalidi, T. (1994) Arabic Historical Thought in the Classical Period, Cambridge.
- 6- Dunlop, D. M. (1971) Arab Civilization to A. D. 1500, London and Beirut.
- 7- Beasley, W. G. and pulleyblank, E. G. (eds) (1961) *Historians of China and Japan*, London.
- 8- Dawson, R. (tr.) (1994) Sima Qian: Historical

